

با درود و سپاس بر تمامی کائنات، عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

برنامه ۹۹۷، غزل ۲۵۷ و ابیات انتخابی:

موضوع: گلبن خندان زندگی

به نام خداوند عشق

لعل لبش داد کنون مر مرا  
آنچه تو را لعل کند، مرمرا  
گلبن خندان به دل و جان بگفت  
برگ منت هست، به گلشن برآ  
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۷

وقتی که گلبن خندان زندگی را همان گونه که هست نمی‌پذیریم و وقتی که حقیقت زندگی را قبول نداریم و نمی‌خواهیم با واقعیت‌های زندگی مان روبه‌رو شویم، لعل لب معشوق و شاه و خداوند را دریافت نمی‌کنیم و هیچ‌گونه ارتعاشی به ما نمی‌رسد. مرکز و درونی مرمری و سنگی پیدا کرده و تبدیل به خارستان ذهنی شده و دارای ذهنی همانیده، که قادر نیستیم به دیدار زندگی همان گونه که به سراغمان می‌آید، برویم.

به جای این که هشیار بشویم، به دنبال مقصر می‌گردیم و قابلیت روبه‌رو شدن با زندگی را نداریم. حقیقت خودش به دیدار ما می‌آید. این خواسته ما است که لباس حقیقت بر تن کرده است و شاه بر شاه است. یعنی دیدار و ملاقات مجدد شاه با خودش. یعنی تبدیل مجدد و وحدت مجدد با خودش که دل مرمری و سنگی ما را لعل کند و جواهر، و نور فضای گشوده‌شده‌اش را بر آن بتاباند.

ولی ما به دنبال یک ایده‌آل، و به دنبال یک خواستن توهمی، و به دنبال یک شاهی که به ما قدرت بدهد و به دنبال یک قدرت برای خودنمایی و به دنبال یک قدرت که می‌خواهیم زندگی مان را بر وفق مرادمان جفت‌وجور کند.

ارجحیت با واقعیت‌های زندگی است. آیا واقعیت‌های زندگی برایمان ارجحیت دارد یا توهّمات ذهنی مان؟

گلبن خندان شاه به دل و جانمان می‌گوید که برگ و نوایی داری و آذوقه و توشه راه، یعنی خاصیت‌های مرا دارا می‌باشی. از چیزهای ذهنی برتر. قل تعالوا کن، یعنی بالا بیا. یعنی ریسمان حمایت و هدایت‌م را در چاه ذهنیت آویزان کرده‌ام، بیا به گلستان فضاگشایی من، بیا به گلستان تسلیم شدن من.

چرا نمی‌خندی؟ چرا غمگینی؟ چرا ناگهان چون مرغ جذبه از عشق و آشیانه و ماوای همانیدگی‌ها نمی‌پری؟ چرا همواره با زندگی سر جنگ و ستیزه داری؟ و برای زندگی شرط و شروط قائل می‌شوی؟ از زندگی و روبه‌رو شدن با واقعیت‌های زندگی خسته می‌شوی و به یک عجز موقتی می‌رسی، قبول می‌کنی، ولی تسلیم نه!

تفاوت بزرگی بین قبول کردن و تسلیم شدن وجود دارد. آیا از مفهوم تسلیم شدن می‌ترسیم؟ بله از تسلیم شدن می‌ترسیم، چون حرکت بعدی زندگی را نمی‌دانیم که به کدام سمت و سو ما را سوق می‌دهد و می‌برد. از تسلیم شدن می‌ترسیم، چون یا با خود واقعی خود روبه‌رو می‌شویم یا با واقعیت‌های زندگی می‌ترسیم کنترل زندگی را از دست بدهیم.

با بی‌میلی وارد زندگی می‌شویم، چراکه آن چیزی که دلمان می‌خواهد، نیست. تسلیم شدن یعنی این که جنگ علیه واقعیت‌های زندگی را کنار بگذاریم. تسلیم شدن یعنی پذیرفتن بدون قید و شرط.

گلبن خندان شاه و زندگی همواره آماده است و پُر از گنجینه‌های معرفت و آگاهی‌های خود. گلبن خندان شاه و زندگی هرگز آسیب نمی‌بیند و بر آن خلل وارد نمی‌شود و نظام کائناتش را عالادنه برقرار می‌کند.

این ما هستیم که در جنگیدن با زندگی انرژی کم می‌آوریم و افسرده می‌شویم. همواره می‌خواهیم درون را راضی نگه داریم، آرام نمی‌خواهیم بکنیم. نگران زندگی نیستیم، بلکه درواقع نگران خواسته‌های خودمان هستیم.

چرا می‌خواهیم زندگی را درست کنیم؟

زندگی درست و کامل است و برگ و بی‌برگی آن را در همه چیز می‌توانیم ببینیم. فرارمان این است که گسترده شویم و آن قدر منبسط بشویم که انبساط را در تمامی لحظات بدون توجه به اتفاقات به کار ببریم و اتفاقات با هر وسعتی که بخواهد اتفاق بیفتد، فضا را باز کنیم و در اتفاقات، اتفاق نیفتیم و با عوض شدن اتفاقات به ذهن کشیده نشویم بهبودی را با بهتر شدن اشتباه نگیریم.

چرا همواره فکر می‌کنیم که دیگران باید در کمان کنند؟ چرا ما دیگران را درک نکنیم؟ چرا همواره تمایل به شدن داریم؟ یعنی این که بخواهیم همواره بهتر از دیگران به چشم بیاییم. یعنی بهتر شدن، با تقواتر شدن، مهربان‌تر شدن، و این خود نقابی است برای خودسازی.

خودسازی را با خودشناسی اشتباه گرفته‌ایم و نقاب زدیم که خودمان را درست کنیم. همیشه خودسازی کرده‌ایم، در صورتی که بایستی این خود را خراب می‌کردیم و رنگ و لعاب نمی‌دادیم. خود را نشناختیم و ضعیف شدیم و در اداره زندگی مان درجا زدیم.

حال چگونه می‌توانیم ارتعاش خود را در کائنات پخش نماییم؟ بایستی با خود واقعی‌مان روبه‌رو می‌شدیم. چرا که یک جا گریبانمان را می‌گیرد.

گلبن خندان زندگی به ما می‌گوید تو مکوش با من ذهنی‌ات، من پی تو می‌کوشم، صبح بیداری‌ات نزدیک است، خاموش باش.

گلبن خندان زندگی می‌گوید که فقط خودت را بشناس، برگ و نوای زندگی‌ات را بشناس.

با گلشن زندگی حقیقی‌ات مواجه شو. نواقصت را بشناس و در رفع آن‌ها بکوش. نه این که از آن‌ها فرار کنی و رنگ و لعاب بدهی. با خودت آشتی کن و واقعیت‌های زندگی‌ات را بپذیر. توانایی‌هایت را بپذیر. بگو که عاجزم و نمی‌توانم. عاشق خودت باش. گلبن زندگی همه‌جوره تو را پذیرا است. در خودت حل شو.

گلبن خندان زندگی می‌گوید که نیاز نیست با من ذهنی‌ات بکوشی، چون دوباره می‌خواهی خود غیرواقعی و خوش آب و رنگ دیگری درست کنی. خودشناسی خودسازی نیست. گلبن خندان زندگی می‌گوید که نگران فردا مباش، بلکه مشتاق فردا باش.

گلبن خندان زندگی می‌گوید که پذیرش تأیید شرایط نیست. پذیرش واقعیت‌های زندگی، تو را خلاق می‌کند و متصل به برگ و نوای زندگی می‌سازد و به گلشن فضاگشایی متصل. و بدان که پذیرش جوابی است برای تمامی مشکلات.

جام مباح آمد، هین نوش گُن

باز ره از غابر و از ماجرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۷

-مباح: پاک و حلال

-غابر: گذشته

با فضاگشایی معشوق خرامان می‌آید با جام مباح خود و با جام خرد و برگ و نواهای خوش زندگی. این جام گوارای وجودت باد و حلال حلال. از گذشته به ثمر نرسیده همراه با ماجراهای آن درگذر و با واقعیت‌های زندگی‌ات روبه‌رو شو.

فاش مکن فاش، تو اسرار عرش

در سخنی زاده ز تحت الثری

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۷

-تَحْتِ الثَّرَى: زیر خاک، زیر زمین

حال نصیحت مولانای جان به ما، اسرار عرش و اسرار فضای گشوده‌شده و اسرار عشق را با زبان ذهن مگو و این اسرار را به ذهن درنیور. مردمی که من ذهنی دارند، اگر اول راه باشند به اشتباه می‌افتند و می‌گویند امتحان کردیم نشد و یا جواب نداد. ممکن است که تو را از مسیر و راهت برگردانند، روی خودت تمرکز کن و کار.

چراغست این دل بیدار به زیر دامنش می‌دار

از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۳

در نتیجه این دل بیدار را به زیر دامن هشیاری حضورت نگه دار و با زبان ذهن سخن مگو. هوای بیرون یعنی من‌های ذهنی شور و شر دارند و گیر و دار. ممکن است که چراغ حضورت را خاموش گردانند.

و در پایان، وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تَهی‌ست

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پُر انرژِی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.  
-زهرا سلامتی، از زاهدان